

# برگی از تاریخ ایران نفت ایران آغازگر جنگ سرد آمریکا و شوروی

دکتر ناصر فرهادگر

عضو هیئت علمی دانشگاه شیراز

## چکیده:

اغلب اندیشمندان بر آنند که اولین برخورد آمریکا و شوروی در دوران جنگ سرد بر سر ایران شکل گرفت. آنچه آمریکا را به این درگیری کشاند امتناع شوروی از تخلیه نیروهایش از ایران و همزمان تلاش برای ایجاد حکومت‌های دست‌نشانده در آذربایجان و کردستان در فوریه ۱۹۶۴ بود. شوروی به عنوان مظهر مارکسیسم و لنینیسم در جستجوی ایجاد کمربند امنیتی و نفوذ ایدئولوژیک بود و البته منافع اقتصادی خود را نیز مدنظر داشت این مسئله آمریکا و انگلیس را خیلی زود برانگیخت. تا بخاطر اهمیتی که ایران به عنوان یک منطقه نفت‌خیز داشت و بخاطر اهمیت آن به عنوان "درب پسین" شوروی فعالیت‌های بازدارنده‌ای را، در داخل و خارج و از طریق سازمان ملل متحد، در مقابل شوروی، تدارک ببینند. علت‌العلل تمامی توجهات آمریکا به ایران نفت بود. و آغاز جنگ سرد در ایران بخاطر واکنش در برابر دست‌اندازی‌های شوروی بود. اهمیت نفت برای آمریکا به حدی بود که عاقبت حتی با انگلیس، که متحد او بود، در منطقه، رویارو قرار گرفت و به این صورت رویارویی دوجانبه بر سر ایران (آمریکا و انگلیس - شوروی) به رویارویی سه‌جانبه (آمریکا - انگلیس - شوروی) تبدیل شد. آمریکا در صدد توطئه تا بر مناطق تحت نفوذ شوروی تسلط تجاری و ایدئولوژیک نیابد اما وانمود می‌کرد که با بی‌میلی در برابر شوروی مقاومت می‌نماید. آمریکا حق برتری خود را در

جهان با چیرگی بر کانسارهای نفتی ایران می‌جست اما انگلیس برای خود در ایران به یک حق‌سنستی قایل بود و با ایستادگی در برابر این متفق سابق آن‌را به کنسرسیوم نفتی تبدیل نمود. **واژگان کلیدی:** ایران، نفت، شوروی، امریکا، انگلیس، سازمان ملل متحد، خاورمیانه، سلطه، کنسرسیوم نفتی.

\*\*\*

بدون تردید غالب اندیشمندان علم سیاست اولین مواجهه مستقیم آمریکا و شوروی را، در جنگ سرد، به ایران اختصاص داده‌اند. طبق برداشت مورخین سنت‌گرای جنگ سرد، امتناع شوروی از تخلیه نیروهایش و تلاش‌های همزمان آن در ایجاد حکومت‌های دست‌نشانده در آذربایجان و کردستان، در فوریه ۱۹۶۴، غرب را بر اهداف جهانی‌اش واقف ساخت. آمریکا و بریتانیا سریعاً مخالفت‌هایی را در داخل و خارج سازمان ملل طرح نموده و نخستین تلاش‌های خود را در جهت ایجاد یک بازدارنده، در برابر شوروی در سطح خاورمیانه سازمان دادند. بی‌میلی روسیه از عقب‌نشینی از آن جهت بود که «کشور شوروی آماده بود به هر منطقه‌ای که دول غربی تمایل به دفاع از آن ندارند روی آورد» (Black and Helmerich, p.797).

تأکید اکثر خاطرات طراحان سیاست آمریکا بر این نکته است که آمریکا در حقیقت در مقام جوابگویی به تمایلات شوروی از خود واکنش ضروری نشان داده بود. ترومن ضرورت فوری اقدامات خود را چنین خاطر نشان می‌کرد که «یک حرکت گازانبری عظیم بز علیه حوزه‌های جهانی نفتی خاورمیانه و بندرگاه‌های آب گرم مدیترانه و امنیت ترکیه و حاکمیت ایران و توازن موادخام دنیا در جریان بود».

دین آچسن، در مقام معاون وزیر امور خارجه، در طول بحران، تهدیدات تاریخی نسبت به امنیت خاورمیانه را یادآور می‌شود. وی خاطر نشان می‌کرد که هدف روس‌ها از فراچنگ آوردن ایران و بغازهای ترکیه، دنباله‌روی همان «خط سیر هجوم بربرها به یونان باستان و روم و بعدها هجوم تزار به آب‌های گرم» بوده است. خاورمیانه، در واقع، از اواسط دوران فاتحین اسلامی تا دوران ویلهم، قیصر روم، منطقه‌ای ویژه و منحصر به

فرد بوده است. وزیر خارجه انگلیس، برنز، بحران ایران را به مثابه کاغذ تورنسلی جهت آزمودن اعتبار سازمان ملل تازه تأسیس می‌دانست. به نظر او اگر سازمان ملل از پذیرش دادخواست ایران امتناع ورزیده بود، این سازمان جدید جهانی، در آغاز تولد، ناقص الخلقه، می‌نمود. (Truman, p.523)

تنها با شروع بازنگری در جنگ سرد، تصویر ایران به مثابه نگرش ساده لوحانه «عمل و عکس‌العمل» رخنه‌های امپریالیستی روسیه در برابر مقاومت توأم با بی‌میلی آمریکا مورد اعتراض قرار گرفت. این مکتب در سال ۱۹۶۱ با نگارش کتاب «جنگ سرد و ریشه‌های آن» توسط دنا فرانک فلمینگ (Denna Frank Fleming) مطرح گردید. مورخین این مکتب در حقیقت تأکید بر این داشتند که ایالات متحده در جستجوی تسلط تجاری و ایدئولوژیک بر مناطق مورد منازعه جهانی بوده است. از نظر اینان بحران‌های این دوران اقدامات شاهین‌وار آمریکا را به همراه داشت. در رد نظرات جرج کنان (George Kennan) تجدید نظرطلبان (که برخی آنها را چپ جدید نیز نامیده‌اند) ادعا کردند که این امپریالیزم اقتصادی آمریکا بود که همچون جریان سیاسی کوشش کرد تا همه برآمدگی‌ها و شکاف‌هایی را که در حوزه روند قدرت جهانی در دسترس بود، پر نماید.

در ارتباط با ایران، بازنگران این باور را - که ایالات متحده به‌عنوان یک نیروی ناخواسته در جریان مسئله ایران واقع شد - نپذیرفته و اهداف عینی و مادی آمریکا را پشتوانه اقداماتش می‌دانند. در واقع، میان سفارش روزولت به وزیر خارجه‌اش دایر بر متواضعانه عمل کردن در ایران و عمل به این سیاست بسیار فاصله بود. مدیریت و سیاست روزولت عملاً در جهت ایجاد یک رخنه اقتصادی بود. وی پاتریک هورلی (Patrick Hurly) و هربرت هوور (Herbert Hoover)، دو دیپلمات وابسته به کمپانی‌های نفتی، را، به منظور تأمین و حفظ امتیازات نفتی آمریکا، روانه ایران می‌کند. در حقیقت، این گونه فعالیت آمریکا آنچنان تهاجمی بود که آرتور میلسپو، که علاقمند به تحکیم و گسترش روابط آمریکا با ایران بود، از این اقدام بیکه خورده و چنین نوشت که

«هیچ‌گونه توافقی در این رابطه با روسیه نشده بود» (Kolko, p.303) در همان زمان آمریکا در عین حال با امتیازات مشابه برای شوروی و بریتانیا در مورد نفت مخالفت می‌کرد. کولکو این جایگاه برتر آمریکا را در اقتصاد نفتی جهان محصول دیپلماسی درهای باز یا انحصار آمریکا بر مهمترین منبع بحرانی جهان (Kolko, p.303) می‌داند. بازنگران معتقد بودند که مداخلات شوروی (ملک، ش ۱۲، ص ۲۱) در خاورمیانه جنبه تدافعی داشته‌است. به‌طور مثال، گاردنر اشاره می‌کند که «شوروی تنها در جهت واکنش به حرکت قبلی آمریکا در خاورمیانه به سال ۱۹۴۴ تقاضای امتیاز نفت را از ایران نمود» (Gardner, p.211).

بر طبق نظر نویسندگان چپ جدید یا بازنگران، تقاضای روسیه قابل توجیه بود. به نظر «استفن آمبروز» روس‌ها ظاهراً مناسب‌تر می‌توانستند در مورد نفت با ایرانیان مشارکت نمایند، زیرا آنچه آنها می‌خواستند به مراتب کمتر از منافع بود که شرکت‌های آمریکایی - انگلیسی از آن برخوردار گشتند. فلمینگ اشاره می‌کند که غرب در صدد نفوذ در مناطق نفت‌خیز خاورمیانه مانند ایران، عربستان و عراق بود، زیرا از این طریق منابع نفتی آسیب‌دیده‌اش را در حین جنگ جبران می‌نمود. روسیه چاه‌های نفتی باکو را در دست داشت و به استخراج آن مشغول بود و اگر اقدامی می‌نمود برای سهم شدن در هجوم غرب به منابع نفتی خاورمیانه بود. (Ambroso, p.131)

بازنگران جنگ سرد مبحث دیگری را نیز به نام «امنیت روسیه» ذکر می‌نمایند. کولکو می‌نویسد که روسیه منابع نفتی متنابهی در داخل داشت لیکن از دیرباز همواره تهدیدی را از سوی کشور مجاورش مشاهده می‌نمود. به‌طور مثال رضاشاه به آلمان اجازه تسلط بر تجارت خارجی داد و این رابطه، تا اولتیماتوم روسیه، بریتانیا و آمریکا در سال ۱۹۴۱، پابرجا بود. فلمینگ اشاره می‌کند که، در حین جنگ ۴۰-۱۹۳۹ شوروی و فنلاند، دو کشور بریتانیا و فرانسه قصد داشتند، از طریق خاورمیانه، منابع نفتی باکو را بمباران نمایند. وی متذکر می‌شود چون بعد از جنگ دوم جهانی شوروی سهم بزرگی از جهان را در کنترل نظامی داشت، این امر را نمی‌پذیرفت که، از طریق

تسلط بر آذربایجان، به هدف دیرینه‌اش، یعنی رسیدن به آب گرم، نزدیکتر می‌گردد.  
(Kolko, Politics of War, p.298)

بازنگران معتقدند که، با توجه به هشدار والاس موری (Wallace Murray)، سفیر آمریکا در سال ۱۹۴۵، دایر بر اینکه «تسلط شوروی بر ایران به منزله پایان هر گونه احتمال در زمینه کسب امتیازات نفتی در منطقه است»، و استقبال ایران از نفوذ آمریکا و نام بردن از ایران به عنوان «درب ورودی پشین شوروی»، نگرانی شوروی را مشروع می‌نمود. (Kolko, II, p.237)

کولکو معتقد است که، صرف نظر از اضمالت جنبشهای مردمی آذربایجان و کردستان، جدایی طلبان آذربایجان از سوی حزب توده پشتیبانی می‌شدند و مردم منطقه نه از شوروی و نه از فساد حکومت تهران خشنود نبودند. سفارت آمریکا نیز در گزارشات خود می‌نویسد که مردم آذربایجان کمونیست نیستند بلکه خواهان اصلاحات و خدمات اجتماعی می‌باشند. رژیم جدایی طلب کردها نیز از نوع محافظه کارانه بود که توسط رهبران قبیله‌ای و مذهبی حمایت می‌شد. (Kolko, II, p.237.)

فلمینگ می‌نویسد که در سال ۱۹۴۵ ایران هنوز توسط مالکان و فئودال‌ها اداره می‌شد. او به نقل قول از کلیفتن دنیل (Clifton Daniel) می‌نویسد کمتر از یک درصد مردم صاحبان اراضی کوچکی بودند. مالاریا، فساد و عدم وجود هر نوع مالیات ارضی تماماً با یکدیگر جمع شده بود تا یک «ملت بی چیز و فقیر» بسازد. (Fleming, I, p.341)

بازنگران جنگ سرد معتقدند که مشکل تخلیه قوای روسیه از ایران، براساس سه محور دیپلماسی، نقش سازمان ملل و مذاکرات قوام، صورت پذیرفت. در بیان سومین محور، احمد قوام، نخست وزیر وقت ایران، مذاکرات مستقلی را، در بهار ۱۹۴۶، با شوروی ترتیب داد. در حین مذاکرات، شوروی توافق کرد که قوای خود را، تا ششم می، از ایران تخلیه نماید و، به عنوان بخشی از موافقتنامه، یک شرکت مختلط ایران - شوروی (بر طبق تصویب مجلس) ایجاد شود. طی همین زمان حکومت ایران نیز به آرامی درصدد به دست گرفتن کنترل آذربایجان برآمد و، طی یک سال، به کمک آمریکا،

ضمن عدم تصویب موافقتنامه، کردستان و آذربایجان را مجدداً به دست آورد. بر طبق نظر کولکو، ایالات متحده، به اصرار، ایران را وادار نمود که موضوع را در شورای امنیت مطرح نماید و سازمان ملل را به صورت وسیله‌ای برای اجرای مقاصد آمریکا تبدیل نماید. بدین ترتیب تلاشهایی که برای ساختن نهادی در جهت برقراری صلح در جهان به پیدایی آمده بود به فراموشی سپرده شد. (Kolko, II, pp:240-241)

کولکو، با نظری بر زمینه‌های دو دوزه بازی غرب، می‌نویسد که در «کنفرانس دسامبر ۱۹۴۵ مولوتف خروج نیروی شوروی از ایران را مرتبط با خروج نیروهای آمریکا و انگلیس از چین و یونان می‌کند». فلمینگ نیز، به نقل از اسوشیتد پرس، می‌نویسد که شوروی در کنفرانس پرسیده بود که چرا قوای شوروی مجبور به تخلیه از ایران می‌باشد لیکن نیروهای غرب در بیش از دوازده نقطه دنیا به صورتی پراکنده حضور دارند. (Kolko, p.238)

در سال ۱۹۴۸، دین اچسن، با اشاره به بحران ایران، نتیجه می‌گیرد که روسیه هر زمان مترصد به دست آوردن فرصتی برای استثمار مناطق ناپایدار و بحرانی است. گاردنر معتقد است که مورد ایران، این امر را برای آمریکا آشکار ساخت که منافع آمریکا بدون برخورد جدی با شوروی نمی‌تواند گسترش یابد. (Gardner, p.215)

بازنگران معتقد بودند که هدف دکترین ترومن کنترل منافع نفتی غرب در خاورمیانه و همچنین متوقف کردن شورش‌های انقلابی یونان بوده است. کولکو می‌نویسد که بحران یونان بهانه‌ای برای شروع فعالیت متمرکز غرب بر منافع نفتی منطقه بود.

کلیفورد (Clifford)، معاون ریاست جمهوری، در بیان پیام ۱۲ گانه ترومن به کنگره، در حقیقت، با اشاره صریح به منابع طبیعی خاورمیانه، اعلام می‌کند که چنین منابعی باید در دسترس همه دول بوده و تحت کنترل انحصاری یا تسلط یک ملت خاص نباشد. (Le Feber, p.155)

اندیشمندان بازنگر سقوطاً مصدق را در اوت ۱۹۵۳ به علت نفوذ آمریکا در خاورمیانه نمی‌دانند. در سال ۱۹۵۱ دکتر مصدق کمپانی عظیم نفت ایران و انگلیس را

ملی اعلام نمود. ایالات متحده که مشتاق بدست آوردن امتیاز نفت بود وی را تشویق به مصادره نمود. لایفبر می‌نویسد «در آن زمان میزان مالیات دریافتی بریتانیا از شرکت بیش از ایران بود. کمپانی در منطقه‌ای به است شمار پرداخته بود که از هر هزار کودک آن ۵۰۰ کودک می‌مردند». آمریکا متوجه شده بود که نخست‌وزیر ایران غیرممکن است تحریم نفت را تحمل نماید. زیرا نفت سی درصد کل درآمد کشور را تشکیل می‌داد. ظاهراً به نظر می‌رسید که ایران به سرعت به اردوی چپ نزدیک شده‌است و شایعه‌ها در زمینه قرضه‌های اتحاد جماهیر شوروی به جریان افتاد. رأی ۹۹/۴ درصد مردم ایران به حمایت از ضبط اموال دولت انگلیس، از سوی پرزیدنت آیزنهاور، به عنوان شاهی بر افزایش نفوذ کمونیست، تلقی شد. ایالات متحده، برای تلافی، تمام کمک‌ها را قطع نمود و سفیر آمریکا آشکارا حریف مصدق گردید. (Le Feber, p.155)

بازنگران تصویر سقوط مصدق را نیز چنین عرضه می‌کنند. در سال ۱۹۵۳ ژنرال فضل‌الله زاهدی، توسط یک کودتای آمریکایی، مصدق را سرنگون ساخت، حکومت زاهدی اینک بر آشوری حاکم گردیده بود که به خاطر سه سال تحریم آمریکا و انگلیس آمادگی کامل برای شتافتن به سوی غرب را داشت. وی شرکت نفتی تجدیدی به نام کنسرسیوم نفتی ایجاد نمود. بر طبق مشورت هربرت هوور و مرحمت شاه، آمریکا ۴۰ درصد از نفت کنسرسیوم را در اختیار گرفت. (Le Feber, p.157) به این ترتیب ورود هوور، متخصص نفت آمریکایی، توسعه آینده نفتی ایران به اردوگاه غرب تثبیت نمود. حال دیگر عظمت دکترین ترومن واقعیت یافته بود. به قول کولکو، «امپراطوری انگلیس در خاورمیانه رشته امور را به آمریکا تحویل داد». (Kolko, II, pp.417-420)

تجدید نظر طلبان در حالی که تأکید خود را بر بیان عوامل اقتصادی گذارده‌اند، زمینه کافی را برای تشریح این عوامل ارایه ننموده‌اند. در نوشته‌های کولکو، بدون هیچ تردیدی، رضاشاه سازنده و ناسیونالیست معرفی شده‌است. وی رضا شاه را پادو خارجی ندانسته و سیاست طرفداری وی را از آلمان نوعی مخالفت در مقابل سیاست بریتانیا تلقی نموده‌است. کولکو معتقد است به دلیل همین طرفداری بود که بریتانیا و روسیه، دو

حریف سنتی ایران، بر منطقه تسلط یافتند. (Cottam, pp.20-21) همچنین کولکو اشغال شمال ایران توسط شوروی را تجزیه و جداسازی ایران نمی‌داند و همچنین مصدق را نخستین فردی می‌داند که در مقابل تقاضاهای شوروی در سالهای ۱۹۴۴ و سپس در ۱۹۴۷ مخالفت می‌نماید.

بازنگران در مورد ایران معتقدند که «گرایش اصلی آمریکا از همان اوان جنگ کسب امتیازات نفتی بود. شوروی نیز خواهان امتیازی تقریباً مشروع مشابه با غرب و به‌علاوه در جستجوی مرزهای مطمئن شمالی بود؛ در مقابل آمریکا از سازمان ملل، مدد جسته و به‌کمک دکترین ترومن و تمرکز سیاست‌های خود بر خاورمیانه و سرنگونی مصدق به دنبال تحقق خواسته‌های خود پرداخت.

#### اندیشه‌های بازنگران در رابطه با دیپلماسی جنگ سرد و نفت

تا دهه ۶۰، مورخین آمریکایی مداخله آمریکا را در ایران اساساً واکنش به نفوذ شوروی در برپایی حکومت دست‌نشانده آذربایجان طی جنگ دوم جهانی بیان می‌کردند. در واقع مکتب ارتدکس جنگ سرد اشاره می‌کرد که «دکترین ترومن به سال ۱۹۴۶ بیانگر علاقه آمریکا به ایران و پیام صریح به استالین در این خصوص بود و در پی اعتراض رسمی وزارت خارجه آمریکا به شوروی و شورای امنیت سازمان ملل تقاضای خروج نیروهای شوروی را از ایران نمود. این کشور نیز نهایتاً پس از تحریم مباحثات و جلسات سازمان ملل ایران را تخلیه نموده و آمریکا به‌عنوان یک نیز و قدرت بی‌تمایل به این امور به مسئولیت جهانی‌اش واقف گشته و وارد جدال گردید. (Cottam, United States, Iran, and the Cold War, p.3)

لیکن طی سالهای گذشته، برداشت سنتی این گروه از مورخین توسط مکتب نوین «بازنگر» مردود و بی‌اعتبار اعلام شده‌است. مکتب جدید انگیزه اساسی تحرک سیاست خارجی آمریکا را در «تصرف و اشغال نمودن» تلقی می‌کند. بازنگران، دیپلماسی آمریکا را از زمان ویلیام مکینلی (William McKinley) تاکنون در جهت کسب بازار و



مواد خام طبیعی دانسته‌اند. به نظر آنها دیپلماسی آمریکا برای رسیدن به اهداف فوق همواره از دو عامل- توجیهی «امنیت ملی» و «سیاست درهای باز در جهان» مدد جسته است. (Cottam, p.5) تجدیدنظرطلبان، دیپلماسی زمان جنگ روزولت را نیز در جهت تأمین سیاست درهای باز در جهان دانسته و ایران را منطقه‌ای حیاتی - که مورد نظر آمریکا نیز بود - معرفی نموده‌اند. (De Novo, p.151)

منافع آمریکا در خاورمیانه و نفت این منطقه را می‌بایست در اقدامات مجدانه این کشور قبل از جنگ جهانی دوم جستجو کرد. (De Novo, p.152) در سال ۱۹۲۸ آمریکا و انگلیس موافقتنامه خط قرمز (Red Line Agreement) را که طبق آن ۲۴ درصد تولید امپراطوری عثمانی سابق به آمریکا واگذار گردید منعقد نمودند. لیکن انعقاد قرارداد فوق تنها به جلب برخی از آمال آمریکا موفق گردید و ایران و عربستان سعودی هنوز در حیطه قدرت رقیب دیگر باقی مانده بودند. در واقع همان‌گونه که یکی از تحلیلگران بازرگانی وزارت خارجه آمریکا اشاره می‌کرد «بررسی تاریخی دیپلماسی گذشته آمریکا نشان‌دهنده سهم عظیم نفت در ایجاد روابط خارجی آمریکا با دیگران بوده است». (Kolko, p.294)

در اوت ۱۹۴۱ هنگامی که روسیه و بریتانیا ایران را به منظور حفاظت از خطوط ارضی اشغال نمودند، ویلیام موری (William Murray) سرپرست بخش خاور نزدیک وزارت خارجه آمریکا مسئله آغاز مذاکرات تجاری با ایران را به علت ضرورت‌های سیاسی و محافظت از تجارت خارجی آمریکا پس از جنگ اعلام نمود. وی به رهبران صنعت نفت آمریکایی مشتاق به فعالیت در ایران گفت: ما نباید به زور وارد گردیم و اشتباهات دو دهه پیش را در خاورمیانه تکرار نماییم. تا اینکه در سال ۱۹۴۲ کمتر از یک ماه بعد از حمله پرل هاربر، آمریکا اصرار داشت که خطوط نفتی شوروی و انگلیس که با کمک‌های «وام - اجاره» (Lease-Lend) ساخته شده بود، بعد از جنگ سرد در دسترس کمپانی‌های خودش قرار گیرد. (Gardner, p.277)

ورود کمسیون مالی آرتور میلیسپو به ایران در اواخر سال ۱۹۴۲ و نیز سفر پاتریک

هورلی (Patrick Hurlley) به خاورمیانه در سال ۱۹۴۳ در همین رابطه بود. کولکو می نویسد؛ که میلپو کارشناسی بود که سالهای سال در ایران کار کرده و از افراد نیرومند در امور اقتصادی ایران بود لیکن در سال ۱۹۴۵ توسط ناسیونالیست ها از ایران رانده شد. او وکیل شرکت های نفتی متعدد آمریکایی بود که عملیات بین المللی را به عهده داشتند. (Kolko, p.299)

هورلی پس از بازگشت به آمریکا به پرزیدنت روزولت گفته بود: «آمریکا باید مساعی فراوانی را در جهت رهبری هرچه بیشتر ایران بکار بندد تا ایران مستقل باقی بماند.» (Gardner, p.228) بنابراین دزواقع نفوذگفتار او سبب تضمین استقلال ایران در کنفرانس سه جانبه سران در تهران گشت و همو بود که سبب شد کنترل کمکهای وام - اجاره در ایران از حیظه نظارت انگلیس خارج و در دست آمریکا قرار گیرد. همچنین هورلی بود که «برنامه ایجاد یک دموکراسی ایرانی» را در خلال کلماتی چون «نظام سرمایه گذاری آزاد» بیان می نمود. روزولت نیز از ادامه یک چنین ایده هایی برای استفاده از ایران در خلال «سیاست خارجی متواضعانه اش» خرسند بود لیکن خود را پیرتر از آن می دانست که چنین وظیفه ای را تقبل کند. (Gardner, p.228)

علی رغم اینکه تدابیر هورلی و میلپو به فراموشی سپرده شد، لیکن به زودی اقدامات آمریکا در ایران آغاز گردید. در بهار سال ۱۹۴۴ دو توصیه اصلی هورلی در رابطه با ایجاد ارتباط با ایران در سطح سفارت و انتقال کنترل طرح وام - قرضه از انگلیس به سوی مؤسسات آمریکایی در ایران عملی گردید. (Gardner, p.229) از طرفی بعد از آنکه مأموریت نظامی آمریکایی ها در اواخر سال ۱۹۴۴ با پیروزی انجام شد، وزیر جنگ؛ هنری استیمسون (Henry L. Stimson) اعلام کرد که یک چنین اقداماتی برای حمایت از منافع آمریکا ضروری است. مشاور عالی روزولت در این ارتباط نظر خود را چنین بیان می کند: «رئیس قوه مجریه دز حقیقت برای کسب امتیازات نفتی آتی در عراق، ایران و عربستان سعودی برخورداردی جدی با انگلیس داشت.» (Gardner, p.229)

مفهوم بالا باتوجه به روابط انگلیس و آمریکا در حین جنگ توسط کولکو چنین

ترسیم شده است:

در تحلیل نهایی موضوع برای بریتانیا از نقطه نظر استراتژیکی بسیار بحرانی بود. آمریکایی‌ها دارای صنعت نفتی قدرتمند بودند که از واردات مفرط انگلیس جلوگیری می‌کرد. خاورمیانه در نقش یک ذخیره نفتی، به علت فاصله بسیارش قابل اتکا نبود. نفت خاورمیانه برای آمریکا معرف صادرات به اروپا و یک منبع سرشار سود و وسیله‌ای بالقوه برای کنترل صنعت اروپا تلقی می‌شد. در نبردهای بعد از سالهای ۱۹۴۳ انگلیس در راستای استقلال استراتژیکی و اقتصادی ولی آمریکا برای کسب سود جهانی می‌جنگید. هر دو طرف متجاوزانه به منظور آنکه منطقه را در اختیار بگیرند اقدام می‌نمودند. در واقع اقتصاد جهانی که به لحاظ نظری و عملی، آمریکا مایل به آفرینش آن بود به اندازه هیچ مسئله‌ای برای انگلیس آنگونه واضح تشریح نشده بود. (Kolko, p.295)

منازعه غیر آشکار دو قدرت تا اواخر سال ۱۹۴۳، یعنی تا آغاز مذاکرات بین وابسته اقتصادی ایران یا شرکت استاندارد و اکیوم (Standard Vacuum) در رابطه با اعطای امتیازی نفتی در بلوچستان، همچنان ادامه یافت. لیکن انگلیس، پس از واقف گشتن از جریان امور، نماینده‌ای به ایران گسیل داشت تا منطقه را برای خود محفوظ نگه دارد. روسیه نیز در پی آن تقاضای کاوش نفت در آذربایجان را نمود. در این میان کوردل هال (Cordell Hull)، وزیر خارجه آمریکا، در برابر پیکار روسیه و انگلیس، به شرکت نفتی فوق تأکید کرد که کوشا باشند ولی در حال حاضر کشور ایران را ترک نماید. (Kolko, p.301)

به زودی، رقابت به دستگاه رهبری قدرتهای بزرگ نیز سرایت کرد. در فوریه ۱۹۴۴ چرچیل نوشت که: «بیم آن می‌رود که ایالات متحده در خاورمیانه ما را از مالکیت و دارایی نفتی مان بی‌بهره نماید». روزولت نیز در تعقیب آن پاسخ داد که «در تلاش هستیم تا در مورد این شایعه که انگلیس می‌خواهد در رأس ذخایر نفتی عربستان سعودی قرار بگیرد، بیشتر بدانم» و چرچیل نیز گفت که او نگران است که «یک اختلاف وسیعی بین آمریکا و انگلیس در خصوص اینگونه مسایل در این برهه ایجاد گردد».

کولکو نیز در این معنی می‌افزاید که «موضوع بسیار مهمتر بود، زیرا آمریکایی‌ها روی نفت علی‌رغم اتحاد و مشکلات جنگی مشترکشان پافشاری می‌کردند».  
(Kolko, p.301)

در تمام اوقاتی که روزولت و چرچیل سرگرم مکاتبات بودند، وزارت خارجه آمریکا به کلیه سفارتخانه‌های خود برای توسعه سیاست خارجی نفتیش هشدار داده بود. کولکو این مسئله را استادانه چنین شرح می‌دهد:

«ایالات متحده، حقوقی برابر را برای توسعه و اکتشاف نفت از دیگران تقاضا می‌کرد. قدرت ایالات متحده به این کشور نیروی کنترل بر توسعه آینده منابع نفتی خارجی را داده بود. سیاست خارجی آمریکا در این زمان منافع ملی را عملیات شرکت‌های نفتی در خارج می‌دانست.

در زمان دیگری، ادوارد استینیوس (Edward Stettinius)، در مقام معاون وزارت خارجه، به سفارتخانه‌های دولت متبوع خود اعلام داشت: «شما بایستی در امر جستجوی نفت و بدست آوردن امتیازات نفتی کمک‌های مقتضی را به نمایندگان شرکت‌های نفتی بکنید».  
(Kolko, p.302.)

با این اوصاف، ایالات متحده، با آنکه در جستجوی به‌دست آوردن امتیازات در جهت نیل به سیاست «درهای باز» بود، مایل به داشتن چنین بندل و کرمی نبود. سند نفتی ۱۱ آوریل ۱۹۴۴ سیاست نفتی ایالات متحده را آشکار می‌کند. این سند، ضمن اعلام دستیابی به «برابری حقوق به منظور سرمایه‌گذاری در اکتشاف»، مسئله حفاظت از ذخایر نفتی نیمکره غرب را نیز متذکر می‌گردید. مفهوم این حفاظت به معنی قطع جریان نفت و فرآورده‌هایش از نیمکره غربی به بازار نیمکره شرقی بود. کولکو می‌نویسد که این به معنی مصرف نیمی از ذخایر شناخته شده جهان و انحصار آن توسط ایالات متحده بود. اجرای این سیاست نیاز به خاتمه دادن به قراردادهای پیشین در مورد تقسیم ذخایر نفتی خاورمیانه داشت. همچنین می‌بایست ضمانت دولتی آمریکا را برای شرکت‌های گوناگون نفتی خارجی که در دست این کشور بود به همراه می‌داشت.

مع ذالک، ایالات متحده، در عین حال که به این کوشش ادامه می‌داد، مایل به بخشش هیچ‌کدام از این امتیازات نبود. کولکو، در جای دیگری، چنین بیان می‌کند:

با فرض مسلم موقعیت برجسته ایالات متحده در اقتصاد نفتی جهان، سیاست درهای باز به معنای انحصار آمریکا بر مهم‌ترین ذخایر طبیعی جهان بود. دقیقاً به همین علت بود که انگلیس با سوءظن بسیار به این سیاست می‌نگریست. (Kolko, p.303)

بر طبق نظر کولکو، با ورود روسیه به صحنه، در سپتامبر ۱۹۴۴، برخورد دو جانبه موجود میان دول متفق بزرگ (آمریکا - انگلیس) به برخوردی سه جانبه متمایل گردید. موضوع از این قرار بود که، در این اثنا، معاون کمیساریای خلق در امور خارجی، برای کسب امتیازی پنج ساله، در مورد مناطق شمالی تحت اشغال، به تهران مسافرت نموده بود. پرفسور کولکو، در این ارتباط، مختصراً چنین می‌نویسد:

در اصل کشمکش بر سر نفت و گسترش کنترل آمریکا بر امور ایرانی‌ها بود به عبارت دیگر روسیه نه تنها برای نفت بلکه برای این مداخله نمود تا به آمریکا اصلی را بقبولاند. این اصل در حقیقت بیانگر این بود که در مرزهای این کشور دیگر نمی‌توان بدون در نظر گرفتن منافع و امنیت شوروی تصمیم‌گیری نمود. (Kolko, p.310)

یک چنین برداشتی در نظرات جرج اف کنان مشاور سفارت آمریکا در مسکو نیز مشاهده می‌گشت. وی هشدار می‌داد که «انگیزه اساسی کنش شوروی در شمال ایران نیاز به نفت نمی‌باشد بلکه بیم از نفوذ بالقوه خارجی در این منطقه عامل اساسی است...» معذالک بدون توجه به نقش آمریکا در آفرینش هرگونه تنش با شوروی وزارت خارجه در ژانویه ۱۹۴۵ به روزولت گزارش داد که ایران به منزله یک آزمایش واقعی برای همکاری متفقین می‌باشد. (Kolko, p.311) در اواخر سال ۱۹۴۴، نیز جان لافتوس (John Loftus)، در مقاله‌ای تحت عنوان «نفت در روابط بین‌المللی»، مطالبی را نوشت که کولکو آن را خلاصه طرح تسلط آمریکا بر منافع مهم حیاتی جهان می‌داند و می‌نویسد.

اشتیاق آمریکا برای کنترل مالکیت نفت در سایر نقاط ناشی از دو دلیل است:

الف) استعدادی که در صنعت نفت آمریکا برای توسعه و اکتشاف وجود دارد.

ب) کاربردهای تجاری زمان صلح نفت و کاربرد استراتژیکی که در زمان جنگ کنترل نفت برای ملت آمریکا دارد. (Kolko, p.495)  
او همچنین می‌گوید:

... از ۱۹۴۵ ایالات متحده مداوماً بر خروج نیروها از ایران پافشاری و خود را به عنوان بی‌علاقه به منافع ایران معرفی می‌کرد. این نمایندگی را از سوی ایران در طی بحرانی بعد از جنگ بارها نمودار ساخت و از همین جایگاه بود که از حقوق ایرانیان مبارز بر علیه بریتانیا و روسیه دفاع می‌کرد، تا اینکه نهایتاً سهم مهمی را از تولید نفت ایران بدست آورد. (Kolko, p.496)

گاردنر خاطر نشان می‌کند که:

اگرچه سازمان ملل نهایتاً به مشاخره اشغال مناطق شمالی ایران وارد گشت، آمریکا صحنه را برای جایگزینی نیروهای ایرانی به جای قوای شوروی در مناطق شمالی مهیا نموده بود در حقیقت نفوذ آمریکا در مفهوم نیروی معارض در راه عدم اعطای امتیاز نفتی ۱۹۴۷ به شوروی بود.

با وجودی که رویای جالب دوباره سازی ایران در نظر بود، لیکن با خروج قوای روسیه و انگلیس مشکلات اساسی باقی مانده بود. مالکیت خارجی منابع نفتی که به بحران ملی کردن سالهای ۵۲-۱۹۵۱ کشانده شد در نهایت منجر به آن شد که آمریکا سهم خود را از طریق یک کنسرسیوم بین‌المللی بدست آورد. در حالی که مشکلاتی مثل عدم وجود اصلاحات ارضی مشاهده می‌شد و موج ناسیونالیسم در خاورمیانه منطقه را بی‌ثبات ساخته بود. (Gardner, p.231)

جان کلام اینکه، نخستین زویارویی آمریکا و شوروی در آغازیدن به جنگ سرد، در کشور ایران، شکل گرفت. کشور شوروی، در نقش نمادینه مارکسیسم - لنینیسم، در این دوران، در تلاش برای برپایی کمربندی امنیتی و رخنه‌ای ایدئولوژیک بود؛ گرچه منافع اقتصادی خود را نیز از نظر دور نمی‌داشت.

در آن سو، آمریکا، در پی تسلط تجاری ایدئولوژیک بر مناطق مورد منازعه با شوروی، بود؛ لیکن چنین وا نمود می کرد که، با بی میلی، در برابر کشور شوروی مقاومت می نماید. به هر تقدیر، آمریکا سازمان ملل را نیز در این پیکار به یاری گرفت و، به بیان روشن تر، «حق برتری» خود را در جهان، با چیرگی بر کانسارهای نفتی ایران، می جست. در حالی که انگلیس، که حقی سستی برای حضور خود در ایران قایل بود، با ایستادگی در برابر این متفق سابق، آن را به کنسرسیوم نفتی تبدیل نمود.

#### منابع و مآخذ: <sup>۱</sup>

ملک، محمد. «کویر خوریان و نفت خانه». مجله نفت، گاز و پتروشیمی (شماره ۱۲ مهر ۱۳۸۰).  
\_\_\_\_\_ «تاریخ سیاسی نفت ایران، نفت شمال، تلاش برای جلب آمریکا». مجله نفت، گاز و پتروشیمی (شماره ۱۰ مرداد ۱۳۸۰).

Acheson, Dean. *Present at the Creation: My Years in the State Department*. New York: Norton, 1956.

Ambroso, E. *Rise to Globalism: American Foreign Policy, 1938-1970*. Baltimore: Penguin, 1971.

Black, C.E and E.C. Helmreich. *Twentieth Century Europe*. 3rd.ed; New York: Knopf, 1966.

Byrnes, James. F. *Speaking Frankly*. New York: Harper, 1947.

Cottam, Richard. W. *Nationalism in Iran*. Pittsburgh: University of Pittsburgh Press, 1964.

\_\_\_\_\_ . "The United States, Iran, and the Cold War". Paper Delivered at the Conference on the "Structure of Power in Islamic Iran", (June 26-28, 1989).

De Novo, John A. *American Interests and Policies in the Middle East*,

- 1900-1939. Minneapolis: University of Minnesota Press, 1963.
- Fleming, Denna. *The Cold War and Its Origins, 1917-1950*. Vol.I. Garden City, N.Y: Doubleday, 1961.
- Gardner, L. *Cold War as History*. New York: Random House, 1967.
- Kolko, G. *Politics of War*. and: Kolko, G and Doyce. *The World and United States Foreign Policy*. Vol.II: *The Limits of Power, 1945-1954*. N.Y: Harper, 1972.
- Kolko, Gabriel. *The World and United State Foreign Policy*. Vol I: *the Politics of War, 1943-1945*. New York: Random House, 1968.
- Le Feber, Walter. *America, Russia, and The Cold War, 1945-1971*. 2nd ed. New York: John Wiley, 1972.
- Truman, Harry, S. *Memories*. Vol.I: *Year of Decision*. Garden City N.Y: Doubleday, 1955.

